

## قانون - عدالت - حقیقت

### « قسمت چهارم »

محور اصلی قوانین بایستی برپایه های حقایق اخلاقی انسانی قرار گیرد تا عدالت واقعی را بتوان اجرا کرد. برای آنکه بشر بمعنای حقیقی عدالت برسد بایستی دامنه افکار و اعمال او در زمینه های فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی و علمی و آزادیهای فردی وسعت یابد در این صورت عدم مساوات و امتیازات طبقاتی که در درون قوانین و مقررات فعلی نمایان است خود بخود از بین خواهد رفت، قوانین مترقی آنهایی هستند که در لوای آزادی وضع و اجرا شوند و حاوی آزادی بشر در شئون مختلف زندگی باشند در قلمرو قوانین عالی بایستی یک آزادی مطلق و واقعی موجود باشد تا انسان بخوبی و آرامش بدون ترس از محدودیت های قوانین بتواند از مواهب زندگی برخوردار باشد و این آزادی وقتی به حد کمال میرسد که افراد انسانی خود به حد اعلائی ترقی اخلاقی نائل شود و در حقیقت قوانین در تمام موارد و اختلافات جایگزین زور و تجاوز گردند.

کسانی که خیال میکنند قوانین مترقی را در مقررات قوانین اساسی و یا موضوعه و یا اعلامیه های بشری میتوان پیدا کرد در اشتباهند زیرا قوانین خود منبعت از اخلاق و آداب و رسوم وضع اقتصادی، جغرافیائی، مذهبی، فرهنگی ملتهاست و مبادام ملتی از این امتیازات بشخصه برخوردار نباشد نمیتواند دارای قوانینی خوب که در عمل و مرحله اجرا توأم با حقیقت باشد گردد.

بطوریکه می بینیم بعضی از ملل قوانین مترقی ملت دیگری را از راه اقتباس و ترجمه وارد قوانین خود کرده ولی در مرحله عمل چون روحیات و وضع اجتماعی و رشد اخلاقی آنان با دارندگان آن قوانین متفاوت میباشد نتیجه درستی بدست نمی آید و در مرحله اجراء اشکالاتی بوجود می آید.

قوانین عالی را بایستی بطوریکه عرض شد در درون اخلاق و پیشرفت ملتها در شئون مختلف زندگی وایدوئولوژیهای مترقی که حاوی آزادیهای لازمه زندگی و صیانت فردی و برابری انسانها بمعنای حقیقی میباشد جستجو کرد.

حالی که در قوانین بعضی از ملل مترقی جهان و اعلامیه های مربوطه آنان مطالب پرشکوهی بچشم میخورد که در طلیمه آنها آزادی فردی که فوق العاده گرانبها میباشد بچشم میخورد که این قوانین از لحاظ تئوری یک مقررات دموکراتیک واقعی را بمردم تفویض مینمایند ولی متأسفانه در مرحله عمل و ناچاری کار بمصانعه میکشد بقول آقای برتراند راسل فیلسوف عصر « انسان بسبب اعمال و افکار بزرگ و خوب مجازات میشود » .

عاملی اصلی عدالت بایستی در اجراء کنندگان آن موجود باشد تا عدالت اجراء شده با حقیقت اسورتطبیق کند قوانین خوب و مترقی برای آینده بشر نویدده است باینکه انسان آینده تمام مناقشات و اختلافات خود را دور از صحنه های زور و قدرت در لوای منطق و عقل و انصاف حل کند و بجای توسل بزور که خود نشانه بیعدالتی است تابع حق و واقعیات اسور گردد .

باتوجه بتاریخ قوانین بخوبی ملاحظه میشود که قوانین موضوعه همیشه حافظ اوضاع موجود آن زمان بوده اند و چون همیشه و در تمام اجتماعات بشری بالنسبه نامساویهایی موجود بوده و واضعین قوانین از طبقات ممتاز بوده اند که غالباً منافع آنان با منافع دیگر تناقض داشته که قسمتی از قوانین را برای صیانت حقوق خود وضع و اجراء کرده اند .

حالی که نیز در درون و باطن تمام قوانین موضوعه بشری حقایق عالی زندگی را که با وجدان انسانی مطابقت نماید نمیتوان یافت هرچه زمان میگردد قوانین صورت سببیت و وحشیت خود را که حافظ منافع طبقاتی است از دست داده و در جریان منافع عامه مردم بنام بشریت سیر میکنند کما اینکه قوانین مذهبی بخوبی از این مزیت برخوردار بوده و همه را یکسان بدون امتیاز و تبعیض مورد حکم قرار داده اند . در قرون و اعصار مختلف قوانین حافظ وضع موجود بوده و بدون کمک عوامل و موجبات اجتماعی نتوانسته اند قدسی فراتر گذارند حتی وسیله ای بوده اند برای تنبیه و مجازات کسانی که خواسته اند پا از محدوده موقعیت زمانی فراتر گذارند .

قوانین موضوعه اصولاً بطریق مختلف آزادیهای انسانی را خود بنفع مستفذین محصور کرده اند همواره حافظ نظم موجود زمانی بوده اند که سبب آن نظم خود بیعدالتی بوده در معنی و باطن جلوی ترقیات انسانی و تئوریهای پیشرفته و افکار عالی بشری را

محدود کرده اند و در واقع حرب و وسیله ای بوده اند که طبقات متنعم اجتماع با وضع مقررات و تثبیت امور بهتر بتوانند از مواهب و مزایای زندگی استفاده کنند . تبعیدهای نویسندگان و بزرگان عالم ، تفتیش معتقدات مردم ، کسانی که خواسته اند پافرازی از محیط محدود گذارده به اختراع و پیشرفتهای علمی نائل گردند ، مجازات خادمین بشریت و انبیاء ، کشتارهای دسته جمعی ، محرومیت از حقوق بشری خدمتگزاران واقعی انسانی ، محاکمات زشت تاریخی و سوزاندن بی گناهان و اختصاص محاکم خاص بطبقه اشراف در لباس قوانین عملی شده است .

وقتی که در اروپا طبقات ممتاز و مالکین از راه اغفال مردم بوسیله سیاست مذهب نا امید شدند در حقیقت ثنوریهای قانونی و مجالس مقننه را باحفظ امتیازات و حقوق بوجود آوردند بلکه مدتها بتوانند در این لباس ادامه زندگی کنند و خود و اولاد خود را بوراقت از نعم حیاتی متنعم سازند .

سوء استفاده طبقاتی از عدالت در لباس قانون قیافه آنرا در انظار زشت کرده است و قوانین را با پیشرفت افکار اجتماعی بایستی از چنگال سرد جویان بیرون آورد و چهره آنها را که الهام ده حق و حقیقت است بزیب و زیور برابری و آزادیهای فردی آراست آنوقت است که مشکل حقیقی و واقعی قوانین که الهام ده زندگی بهتر و در احتواء آنها گوهر گرانبهای حقیقت است نمایان خواهد شد .

با توجه باینکه قوانین تکیه گاهی برای مردم و ثبات وضع اجتماعی مردم است بهیچ عنوانی نبایستی درون و باطن آنها را بمقرراتی استثنائی و امتیازاتی آراست و بیعدالتی را بنام قوانین بمردم عرضه کرد و قانون را وسیله تمتع طبقاتی قرار داد . ملتتهائی که از لحاظ اجتماعی عقب مانده اند و نتوانسته اند در سیر و جریان تاریخ بتعالی برسند و بنده و برده امیال و اغراض شده اند دارای آن چنان مقررات و قوانین مختلف استثنائی هستند که در ریشه آنها در درجه اول امور غیر واقعی و سقیقی جا گرفته است در صورتیکه امنیت انسانی بایستی هدف واقعی قوانین باشد و قوانین کلیه تضمیناتی را که برای صیانت فرد در اجتماع برای انسان لازم است دارا باشند .

ممکن است از قوانین ناقص و یکطرفی برفع عده ای محدود و متنعم که در هر اجتماعی موجودند حقیقتی ساخت و بمردم تحمیل کرد ولی بالاخره با پیشرفت انسان در کلیه

شئون اجتماعی که نصیب او میشود حقایق بر مردم روشن و کسانیکه زمین لم یزرع را چمن زار سبز و خرم سینمایند و اجرای مقاصد شخصی را مقررات و قانون اسم میگذارند تسلیم خواهند شد و قوانین سیر صعودی خود را در راه اعتلای حقیقت سیر خواهند کرد و برای بشر آینده بدون شک قوانین و نظامات عالیترا و کاملتری نصیب خواهند شد و با اینکه حالیه ظلم دنیا را اداره میکند عدالت واقعی سیمای خود را با بنیاد انسانی نشان خواهد داد .

در طبیعت اصلی مسلمی وجود دارد و آن این است که خوان نعمت خداوند بطوریکسان ببنی نوع بشر گسترده شده و در طی تاریخ عده ای بطرق و وسایل و نامهای مختلف توده های مردم را از تمتع آن نعمتها محروم کرده اند که قوانین موضوعه هم برای هدفهای آنان سهم بسزائی داشته است و در واقع قوانین باین منظور وضع و اجراء شده که متنفدین و اغنیاء بهتر بتوانند از حاصل اموال و دارائی خود بهره بردارند و متخلفین را مجازات کنند .

در صورتیکه قلمرو قدرت خداوند تمام جهان هستی است و متنعم از نعم او تمام موجوداتند .

مفهوم عدالت ناشی از حق است و این حق دامنه اش وسیع و برخلاف قوانین که دائما در حال تکوین و تطورند ثابت و لایزال و بر پایه های وجدان عالی انسانی قرار دارد و پیروزی نهائی از آن اوست .

حق سلطان واقعی جهان است که دستگاه حکومت او در انتظام طبیعت مقاسمی بس رفیع دارد پایه و اساس و استواری جهان را دربر دارد .

سوریس مترلینگ فیلسوف بزرگ بلژیکی که از معتقدین بخداوند است و خداوند را در تمام آثار جهان هستی جستجو میکند در این زمینه مطلب خوبی دارد و میگوید « اگر کسی شما را اذیت کرد و شما بعللی قادر نبودید از او انتقام بکشید و قلب شما پراز کینه و ناراحتی شد هرگز ناراحت مباشید طبیعت خود چنان انتقامی از او میکشد که شما قادر بتصور آن هم نبوده اید »

اصول حقایق زندگانی ثابت و لایزال میباشد ممکن است آداب و رسوم ملل در طی

تاریخ و مفهوم نیک و بدبتبع محیط های اجتماعی و سنن و تحولات انسانی در شئون مختلف زندگی فرق کند ولی اساس و ریشه حقیقی که بذهن نمی آید همیشه در تمام ادوار ثابت بوده و لایزال میباشد و آن مفهوم عالی حق است که در تمام مناقشات و اختلافات فردی و اجتماعی سعی میشود از آن استفاده شود گرچه غالباً زور و قدرت قشری از این حقیقت راهمواره پوشانده است ولی این عنصر و اکسیر حیاتی راهنمای انسانی میباشد .

و اگر بنا باشد که قوانین وسیله سودجوئی و انتفاع طبقاتی خاص بوده و آنان مرتباً قوانین را در مسیر تطابق با امیال و منافع خود تغییر دهند و بوسیله آنها رقبای خود را ضعیف کنند و یا آنها را وسیله تضعیف پیشرفت فکر انسانی قرار دهند و عدالت موجود عصر را که حقیقتی عام در آن نهان نیست اجراء کنند و کسانی را که در راه خیر بشریت قدم بر میدارند مجازات کنند عین بیعدالتی بوده و این خود سوجب عدم اعتقاد مردم بقوانین خواهد بود .

نفوذ مالکیت های قرون وسطائی هنوز در روح قوانین فعلی بخوبی وجود دارد و در اغلب اجتماعات انسانی اغنیاء و متملکین در لوای قانون و مقررات منظورهای فردی و منافع خصوصی خود را در حقیقت اجراء میکنند .

هنوز در اغلب ممالک دنیا مشاغل مانند دورانهای قدیم بصورت توارث وجود دارد و لیاقت و کاردانی و علم و دانش شرط احراز مقام نیست واصل بقاء انساب حکومت میکنند حداکثر ترقی قوانین بتبع پیشرفتهای اجتماعات انسانی است که آزادی فردی باتمام آثارش محترم شمرده شود و افراد بسبب ایده های مترقیانه و پیشرفته که حاوی آزادی و برابری باشند بوسیله آنها مجازات نشوند و آن قوانین بر پایه های حقائق زندگی و اصول وجدانی و اخلاقی عالی بشری وضع و اجراء گردند .

شرط بوجود آمدن یک دموکراسی صحیح منوط بشرايطی است که در راس آنها پیشرفت فرهنگ ملتها و در نتیجه بوجود آمدن آزادی فردی و آزادی تشکیل اجتماعات و آزادی مطبوعات و آزادی بیان و عقیده و روش زندگی و مذهب قرار دارد اگر در اجتماع این عوامل بدرستی و عملاً وجود داشت امنیت اجتماعی نیز در آن جامعه وجود خواهد داشت و امنیت انسانی بمعنای عام بایستی هدف و نتیجه اجراء قوانین موضوعه باشد .

در مقاله های قبلی عقیده عده ای از فلاسفه و نویسندگان بزرگ را در تعریف قانون و عدالت شرح دادم در این مقاله نظریه آقای راسل فیلسوف انگلیسی را مختصراً بیان مینماید راسل معتقد است باینکه «قانون قطع نظر از معایب و محسنات آن در نتیجه به جامعه خدمت میکند و جلوی تعدی و زور گوئی را مسدود میسازد و یک قسم بیطرفی بوجود میآورد زیرا کسی که در محکمه حاضر میشود دیگر خودش در دعوای خود قاضی نیست قانون در هر جامعه مدنی مستقر شده باشد نیروهای محرك زور و قلدری تا حدی فلج میشود و مردم متمدن در مباحثه و منازعه با سانی زمانی که هنوز قانون وجود نداشت بزور متوسل نمیشوند قتل و دزدی بطور کلی برفع مرتکبین تمام نمیشود دیگر سرمشق قرار نمیگیرد».

در کتابی که بنام امیدهای نوبر شته تحریر در آورده باز میفرماید «قانون در ابتداء تدوین میشده که فقط قدرت طبقات حاکمه را که امروز نام آن عدالت گذارده شده است اجراء کند و هر جا حکومت اشرافی وجود داشت اشراف امتیازاتی داشتند که مردم عادی از آن محروم بودند»

«قانون را اغلب در مقابل قدرت قرار میدهند و آن دو را ضد یکدیگر می شمارند ولی این اشتباه است قانون طریقتی است که بوسیله آن قدرت متشکل و متمرکز میشود و از دست افراد در آمده بدست گروهی چندمی افتد و در جامعه های متمدن نظر این است که قدرت نباید در دست افراد باشد بلکه باید فقط در دست دولت متمرکز شود و بر طبق قواعد معینی اعمال گردد».